

ادیب طوسی

استاد دانشگاه

آیا سلاطین اشکانی از نژاد

هخامنشیانند؟

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

بطور مقدمه باید یادآور شویم که قسمتی از افسانه های تاریخی ایران مربوط به دوره اشتراک نژاد هند ایرانی است و اما سلاطین کیان که در بیشتر موارد نام و کارهایشان با سلاطین هخامنشی تطبیق نمی کند مربوط به دوره ایست که نژاد ایرانی از هندی جدا شده و در سند قدیم استقرار یافته سند قدیم شامل جاهائی است که امروزه جمهوری شوروی تاجیکستان و ازبکستان را شامل است و قوم ایرانی در مهاجرت اولیه خود به فلات ایران ابتداء در این ناحیه سکونت گرفته و سلطنت تشکیل داده و در این ناحیه است که زردشت پیامبر ایرانی دین خود را بر کی گشتاسب عرضه کرده .

علاوه بر سفد قسمتی از بلخ و خراسان و سیستان نیز جزء حکومت کیان بوده .

دسته‌ای از نژاد آریا که در دوره حکومت کیان نزدیک به صحرای سیبری و مغولستان ساکن بودند سکاه یا تورانیان نامیده شده‌اند و پیوسته با ایرانیان در زدو خورد بوده‌اند .

سکاه مردمی جنگجو و چادر نشین بودند و چون از پس ایرانیان حرکت کرده‌اند پیوسته ایرانیان را در جلوی خود می‌دیدند و این اصطکاک موجب زدو خوردهایی می‌شد .

ایرانیان پس از سالها سلطنت در سفد قدیم در نتیجه فشار سکاه به داخل فلات ایران به طرف مغرب رو آوردند و به دسته‌هایی تقسیم شدند که از آن جمله قوم ماد در مغرب و شمال غربی و مرکز و اقوام پارسی به جنوب ایران رفتند و پارت‌ها در خراسان و مشرق دریای مازندران ساکن شدند و پارت‌ها مردمی جنگجو و چادر نشین بودند و از این جهت به اقوام سکائی شباهت داشتند و همین امر باعث شد که بعضی مورخین یونانی آنها را به اشتباه از اقوام سکائی بدانند در حالی که زبان و اسامی اشخاص ایرانیست و در تاریخ اشکانیان بارها می‌خوانیم که پارت‌ها با سکاه به جنگ پرداخته‌اند .

Biven در تاریخ سلوکید می‌نویسد :

پارت‌ها قبیله‌ای بودند که از شمال شرقی ایران تدریجاً و بطور دسته دسته به داخل ایران آمده‌اند و شك نیست که این طوائف ایرانی بوده و زبان ایرانی داشتند .

استرابون مورخ معروف می‌نویسد :

ارشاك از سکنه بلخ بود و در سرزمینی از این ولایت فرمانده بود و از باختر هجرت کرده به تپورستان آمد و در آنجا بر حاکم سلوکیان قیام کرد . در عصر داریوش بزرگ ولایت تپورستان به ضمیمه خوارزم و هرات و سفد ایالت شانزدهم امپراطوری ایران بشمار می‌رفت و در عهد اسکندر پارتوا

و گرگان يك ولايت گشت ويك حاكم يوناني داشت ولي مردم پارتوا هيچگاه تحت تأثير يونان قرار نگرفته و كارشان شباني و چوپاني و سواركاري و شكار بوده .

از توجه به گفته مورخين و مقايسه آنها بايكديگر استنباط مي شود كه قبائل پارتی از حدود بلخ در شمال ايران تا نزديك طبرستان آمده و در اين نواحی متمكن شده اند و نواحی محل سكونت آنها را كه شامل خراسان تا نواحی گرگان است به مناسبت سكونت اين قوم به پارتوا موسوم شده است. پارتها كه صحراگرد و چادرنشين بودند درعين اطاعت ظاهری از شاهان هخامنشی دارای استقلال فكري بودند و سلاطین هخامنشی نسبت به آنان با نظر احترام نگاه می کردند و بهمين جهت در دوره هخامنشی حكومت شرق ايران به شاهزادگان بزرگ سپرده می شد و اين شاهزادگان در امور داخلی خود مستقل بودند چنانكه در زمان داريوش می بينيم ويشناسب پدر او در شرق ايران حكومت می کرده و پارتوا جزئی از حكومت اين شاهزادگان بشمار می رفت .

مردم پارت بملت روح ايلاتی شجاع و مهمان نواز بودند و نسبت بمقام سلطنت و شاهزادگان احترامی خاص قائل بودند و به همین جهت در مواقع سختی و يا هر موقع كه شاهزادگان هخامنشی خود را در دربار باخطر مواجه می دیدند به مشرق ايران و میان اقوام پارتی می آمدند و در پناه حمايت اين قوم سلحشور بهسر می بردند .

اينك كه اين مقدمه گفته شد به ذكر اين مطلب می پردازيم كه آیا شاهان اشكانی پارتی بوده اند يا از نسل شاهان هخامنشی می باشند ؟ در افسانه های تاريخی ايران سلاطین اشكانی را از اولاد کی قباد شمرده اند چنانكه فردوسی نیز همین مطلب را عنوان کرده .

ثمالی در اخبار ملوك فرس شاهان اشكانی را از فرزندان دارای بزرگ و يا از نژاد اشكان ابن کی آرش ابن کی قباد ذكر کرده است .

آریان در کتاب پارتیکا اشك اول را از نسل فریاپتر پسر اردشیر دوم دانسته و نوشته است که از باختر - به تهورستان هجرت کرد و به یاری تیره‌ای از پارت‌ها به سلطنت رسید .

خود سلاطین اشکانی همچون ساسانیان مدعی بودند که از نسل کیانند با این تفاوت که ساسانیان چهارصد سال بعد از هخامنشیان چنین ادعائی داشتند در حالی که اشکانیان نزدیک به زمان هخامنشیان بودند و فاصله بین قتل داریوش سوم و قیام اشك اول بیش از هفتاد سال نبود و این مدت از دو سه نسل تجاوز نمی‌کرد .

نکته‌ای که در اینجا قابل ذکر است اینکه سلاطین ساسانی بعلت رقابتی که با اشکانیان داشتند دراز میان بردن آثار این پادشاهان کوشیده‌اند به همین جهت در متون پهلوی از آنان به اختصار یاد شده و خدای نامه‌ها و شاهنامه‌ها و مآخذ اسلامی نیز از آنان به اختصار نام برده‌اند .

فردوسی سلطنت اشکانیان را مختصراً ذکر می‌کند و پس از ذکر نام چند پادشاه از قبیل اشك - گودرز - بیژن - نرسی - اورمزد بزرگ - آرش - بهرام - اردوان می‌گوید بارتقن ایشان ذکرشان را کسی به زبان نمی‌آورده:

چه کوتاه شد شاخ و هم بیخشان

نکوید جهان‌دیده تاریخشان

از ایشان جز از نام نشنیده‌ام

نه در نامه خسروان دیده‌ام

این بی‌اطلاعی از تاریخ اشکانیان گناه مستقیم آن بعهدہ ساسانیان است که در از میان بردن نام و آثار اشکانی فروگذار نکرده‌اند با این حال چنان که می‌بینیم در افسانه‌های تاریخی اشکانیان از اولاد کیان یعنی هخامنشیان شمرده شده‌اند و گفتیم که آریان اشك اول را از نسل اردشیر دوم هخامنشی دانسته است .

برای توجیه این مطلب لازم است قدری به عقب برگردیم و زمان

اردشیر دوم هخامنشی را به نظر بیاوریم . در آن زمان اوضاع دربار نابسامان بود و سرداران هر کدام برای خود داعیه‌ای داشتند و فساد و توطئه در دربار رخنه کرده بود و خواجه سرایان در کارها دخالت می‌کردند نوشته‌اند که در حرم اردشیر سیمد زن وجود داشته و شاهزادگان با هم در کشاکش و به‌خون یکدیگر تشنه بودند .

در این اوضاع یکی از خواجه‌سرایان به نام بگا در کارهای دربار نفوذ کاملی داشت و به‌میل خود هر کاری می‌خواست انجام می‌داد و چون از اردشیر برگشت او را مسموم کرد و پسرش اردشیر سوم را بجای او نشانید . اردشیر سوم که نمی‌خواست آلت دست بگا باشد در صدد اظهار شخصیت برآمد ولی بگا او را هم به سرنوشت پدرش دچار کرد و برادر او داریوش سوم را بر تخت نشاند داریوش با سوابقی که از دسیسه‌بازیهای بگا داشت غفلتاً او را از میان برداشت ولی این عمل عوض اینکه موجب قوام سلطنت او گردد اسباب تزلزل مقام او را فراهم کرد زیرا بگا طرفداران خود را در تمام کارها گماشته بود و اینان در صدد کارشکنی برمی‌آمدند از طرفی حزب نیرومند بگا می‌توانست دربار را در مقابل سرداران حمایت کند و چون بگا از میان رفت حزب او دست از حمایت برداشت و بعلت دخالت سرداران و کارشکنی عمال درباری آشفتگی در دربار زیاد بود . داریوش نیز بواسطه سوء ظن بکشتن و از میان بردن برادران خود پرداخت و معدودی که باقی مانده بودند تحت نظر و سختگیری او قرار داشتند زیرا داریوش که به‌جای برادر نشسته بود و اگر نامه اسکندر را قبول کنیم که خود او متهم به قتل اردشیر سوم می‌شد می‌ترسید که یکی از برادران بخواهد جای او را بگیرد و در صدد کشتن او باشد بنابراین در صدد پیشگیری برآمده بود .

اردشیر دوم فرزندان زیاد داشت که معدودی توانستند از آن میان جان بدر برند و از میان آنها می‌توان فریپتر و بیسوس را نام برد که در موقع گرفتاری داریوش به‌جنگ اسکندر با کمک درباریان از مرکز خارج شدند و به‌خراسان میان طوائف پارتی رفتند .

توضیح آنکه محتمل هست پرشاد دختر اردشیر دوم که بعدها زن اسکندر شد موجب گردیده که بیسوس و فریابتر توانستند از چنگک داریوش فرارکنند، آنها به خراسان نزد میاکس سرکرده سواران پارتی آمدند. بیسوس پس از غلبه اسکندر بر دارا و کشته شدن او در خراسان به نام اردشیر چهارم تاجگذاری کرد ولی اسکندر بزودی بسر وقت او آمد و او را از میان برداشت در این جریان میاکس ظاهراً فریابتر را به باختر روانه کرده تا میان چادر نشینان پارتی در امان باشد در آن وقت در باختر پارتی از سرداران معروف زمان اردشیر دوم موسوم حکومت می کرد و فریابتر را در حمایت خود گرفت فریابتر میان پارتها ماند و زن گرفت و دارای فرزندی شد که به احتمال قوی ارشاک نام داشته و این همانست که در نسب نامه ثعالبی به صورت ارش در آمده.

زیرا او اشک اول را از فرزندان اشکان بن کی ارش خوانده و چیزی که این نظر را تأیید می کند آنستکه کلمه اشکان دارای علامت نسبت است و «پس ارشاک» معنی می دهد و ارشاک صورت اشکانی «اشک» است.

از طرفی پدر اشک در مآخذ یونانی اریاپت نامیده شده و اگر بخواهیم آنرا یا گفته ثعالبی تطبیق کنیم ناچار باید بگوئیم «اشکان» صفت آرپت است و اشک فرزند اریاپت اشکان فرزند اشک فرزند فریابتر پسر اردشیر دوم می باشد!

در هر حال اریاپت دو فرزند داشت یکی اشک و دیگری تیرداد.

اشک و برادرش تیرداد که فنون دلاوری و جنگجویی را از پارتها آموخته بودند و خود نیز پارتی بشمار می آمدند در زمان سلوکوس دوم که اوضاع را مناسب می دیدند از باختر به پارتوا آمده و در خدمت حاکم مقدونی آنجا موسوم به فرکوز درآمدند و بعلت شجاعت به زودی مورد توجه قرار گرفتند و پنج تن از پارتیان که به احتمال قوی از فرزندان گان پارتی بودند و یا هر کدام نماینده یکی از طوائف پارتی بشمار می رفتند با اشک همدستان

شدند و در يك فرصت مناسب بر سر حاکم تاخته او را کشتند و چون زمینه کار قبلاً فراهم شده بود پارتها اشک را به حکومت پارتوا برداشتند و در این موقع سلوکوس پادشاه سلوکید در مغرب گرفتار بود و توانست به کار اشک بپردازد و در نتیجه اشک توانست بر تمام خراسان سلطنت پیدا کند و مردم هم که از حکومت سلوکیدهای اجنبی منزجر بودند و او را به حق وارث سلطنت می دانستند با او همراهی کردند و به زودی قوت یافت و سلطنت اشکانیان پی ریزی شد. از غلبه اسکندر بر ایران تا قیام اشک تقریباً هفتاد سال به طول انجامید و در این مدت پس از اسکندر دو تن از سلوکیدها بر ایران حکومت کردند تا نیره اردشیر دوم یعنی فرزندزاده فرزند او که همنام جدش بود توانست دست اجنبیان را از حکومت کوتاه کند و حق غصب شده پدران خود را بگیرد. اشک اول سه سال سلطنت کرد و در این مدت با سرکشان یونانی نواحی خراسان در جنگ بود و در یکی از همین جنگها در سال ۳۴۸ میلادی به زخم نیزه کشته شد.

اشک دارای ملکات عالیه و بسیار شجاع و مهربان بود نسبت به دوستان رئوف و نسبت به یونانیان و دشمنان خود سختگیر بود وی در مملکت داری همانند داریوش کبیر و همانطور که داریوش به کمک شش تن از سرداران بر گوماتای مغ تاخت اشک نیز به همراهی شش تن از یاران خود که یکی برادرش تیرداد بود بر حاکم یونانی پارتوا تاخت.

پس از اشک برادرش تیرداد دنباله فتوحات او را گرفت اما فتح کامل ایران که به کلی دست سلوکیدها را از ایران کوتاه کرد در زمان اشک هفتم موسوم به قرهاد دوم روی داد در هر حال باید متذکر شد که نوشته یونانیان و روم در باره اشکانیان خالی از غرض نیست و در متون پهلوی نیز چنانکه گفتیم رقابت ساسانیان مانع از ذکر مشروح احوال ایشان گردید در نتیجه در تواریخ اسلامی اسامی شاهان اشکانی مختلف ذکر شده و جدولهای متعددی از نام سلاطین اشکانی موجود است که بیرونی پنج جدول از آنها را ذکر کرده است. اختلاف این جدولها مؤید آنست که تاریخ اشکانیان در مآخذ اسلامی به تفصیل نگاشته نشده و اگر کتیبه هائی هم از اشکانیان بوده رقابت ساسانیان آنها را از میان برده با این حال نباید مأیوس شد چه ممکن است در نتیجه کاوشهای علمی به مرور زمان آثاری کشف شود که موجب روشنی تاریخ اشکانیان گردد.